



حجت‌الاسلام محمدزمان
بزاز، بزرگمردی است که
سال‌های زیادی برای
اعتلای نام اسلام و
استقلال کشورمان در
محنه‌های مختلف
رزمید. آنچه می‌خوانید،

بلند با او درباره اتفاقاتی است که در دوران دفاع مقدس پشت سر گذاشته است.

حماسه سرخ 

من برای کار فرهنگی و خدمت به رزمندگان به جبهه اعزام شدم. آن موقع ارتش کمبود روحانی داشت، من هم هنگام تقسیم و اعزام نیرو در خواست کردم مرا همراه ارتشی‌ها بفرستند. بنابراین ۲۲ رزهی خوارسان به جبهه اعزام شدیم و به کوشک در جاده خرمشهر رفتم. آنجا بود که دیدیم از طرف خط مقدم سر و صدای جنگ و شلیک و درگیری می‌آید. بودی ۸ و ۹ بود که عراقی‌ها به قسمتی که ما حوالی رسیدند. فرمانده سیاسی عقیدتی با مرکز تماس گرفت و گفت به یادگان برگردید. ما هم سوار شدیم که برگردیم به یادگان. سر جاده خرمشهر که رسیدیم دیدیم نیروهای بعضی آمدند و با نیروها درگیر شدند. گفتیم مر پیاده کنید، ما همیشه به مردم می‌گوییم در جنگ شرکت کنید، حالا می‌شود من در جبهه جنگ همه چیز راها کنم و برگردم شما یک تنگ به من بدهید، من می‌خواهم همراه با رزمندگان دفاع کنم و مشغول جنگ شوم. یک تنگ گرفتیم و به قسمت کارتریج می‌نیروها با نیروهای عراقی درگیر بودند، رزهی مشغول ترانژاندی شده سیمه فشنک ما تمام شده است، هیچ ابزاری برای دفاع از مواضع خود نداریم، دشمن به سرعت در حال

محاصره منطقه بود و جز یک جیب وسیله دیگری نداشت. عمامه‌ها را روی جیب گذاشتم و برخلاف راف را بر فرمانده، حاضر به ترک سربازان بی دفاعی که در آنجا حضور داشتند، نشدم و جیب به عقب برگشتم. کم‌کم تانک‌های عراقی منطقه را دور زدند و به محاصره دشمن درآمدیم، وقتی دشمن نزدیک مان شد، هر کدام سعی کردیم در جایی مخفی شویم. من فبای خود را در جاله‌ای پنهان کردم و در گودالی که خار و خاشاک روی آن را گرفته بود پنهان شدم. در بالای سر ما هلی کوپتری در حال پرواز بود و نیروهای مستقر در مناطق را شناسایی می‌کرد تا از سوی نیروهای دشمن به سمت او نزدیک شوند. کم‌کم به من نزدیک شدند تا این که هلی کوپتر بالای سر قرار گرفت و محل اختفای من مشخص شد. پس از آن همراه تعدادی از اسرا ما را در یک خط قرار دادند و سربازان عراقی اسلحه خود را به سمت ما گرفتند و ماده تیراندازی شدند.

ولی دل به پاییز نسپردہ ایم 

❦ ولی دل به پاییز سپردایم

در آن هنگام قدری دستپاچه شدم؛ اما سریع به خودم آمدم و شاهدتین را بر زبان جاری کردم. فرمانده سربازان عراقی وقتی صدای شاهدتین ما را شنید، بلافاصله گفت: «قصداً اعدام شما را نداریم.» سربازان اسلحه‌های خود را پایین آوردند و ما را برای انتقال به خاک قبر کنار نفربر هارپند.

عراقی‌ها تا آن لحظه متوجه روحانی بودن من نشده بودند، تا این که یکی از سربازان رژیم بعث، قبی‌ای مرا در چاله پیکادرو به دنبال صاحب آن گشت. همه اسرا انکار می‌کردند تا این که به من رسیدند. در میان اسرافقت من با لباس شخصی و سفید بومد و همه لباس نظامی‌ام بر تن داشتند. پس از آنکار، من کارت شناسایی‌ام را در قبا پیکادرو کردم. کار من عضویت در ستاد نماز جمعه که عکس آن با لباس روحانیت و مشخصاتم به طور کامل در آن ثبت بود. با توجه به حضور افراد مهمی در خط مقدم؛ همچون ائمه

پای صحبت‌های آزاده سرافراز حجت‌الاسلام محمدزمان بزاز از رزمندگان باصفای خوزستانی نشستیم

روحانیت پناه اسرا



در آن لحظات از ذهنم خطوطی در معرفی خودم به عنوان روحانی، می‌تواند خطرات جانی برای من داشته باشد و سرنوشت بدی را برایم رقم بزند، از سوی دیگر، وقتی نگاهم به آن جوانان افتاد با خودم گفتم که اینها مسلمان هستند و در این ایام اسارت می‌خواهند از وظایف شرعی و تکالیف خود اطلاع داشته باشند؛ از این رو احساس تکلیف در من ایجاد شد.

مساله ديگري كه آن لحظه از ذهن عبور كردن تواني
انسان از حفظ جان خویش بود. این زندگی و مرگ
به اراده خداست و تسلطی بر آن نداریم و اگر زمانی
قسمت بر آزادی ما تعلیق گرفت و ما و این جوانان به
میان خانواده خویش برگشتیم، اگر از آنان پرسیده
شود آیا کسانی که شما را به جهاد می خواندند،
خود نیز اسیر شدند یا نه، قطعاً جوابشان منفی
خواهد بود و ضرر این مراتب بالاتر
از آن است که بخواهم امنیت خود
را در نظر بگیرم. همه این افکار در
زمان بسیار کوتاهی از ذهن عبور
کرد و سرانجام خود را به عنوان طلبه
معرفی کردم و برادران اسیر به حلقه
هستم که نشیندند من روحانی هستم
به حدی خوشحال شدند که اسارت
یادداشت را!

روژه‌های اول اسارت خیلی روحیه‌ها پایین بود، بعضی خیلی غمگین و ناراحت بودند، اینها را جمع و با آنها صحبت می‌کردم؛ می‌گفتم بالاخره در هر مملکتی ممکن است جنگ اتفاق بیفتد. در جنگ عده‌ای شهید، مجروح و اسیر می‌شوند،

حالا ما اسرای این جنگ هستیم. الحمدلله که از آدم‌های بی تفاوت نبودیم، آمدیم جبهه و در جنگ شرکت کردیم، حالا باید وظایف دوران اسارت را انجام دهیم. امام ما موسی بن جعفر (ع) سال‌ها در زندان بودند.

هر روز از صبح تا عصر ما را می‌بردند در فضای آزاد برای هواخوری و عصرها ما برای اسرا فرمی‌زدیم. بعدا عراقی‌ها متوجه این کار شدند و دیگر نگذاشتند این کار را ادامه بدهیم. ما اما روزهای اول در آنجا نماز جماعت تشکیل دادیم و بعد از نماز شعار هم می‌دادیم. روزهای جماعت جلوگیری کردند، طوری شد که سه نفر از ما کار را با ما نداشتند؛ اما بعدها از برگزاری نماز جماعت جلوگیری کردند، طوری شد که سه نفر از ما کار را با ما نداشتند؛ اما بعدها از برگزاری نماز

را نمی‌گذاشتند پیش هم بنشینند. من در آنجا کلاس احکام و حدیث تشکیل می‌دادم؛ اما بعد ممنوع کردند و اگر سه نفر پیش هم می‌نشستند سرباز می‌گفت متفرق شوید.

مردان روزهای رنج

در ماه‌های اول اسارت تا چند ماه اول در یک سال، بودیم که حدود ۴۰۰ نفر اسیر در آن بودند. این سالن فرش نداشت، یعنی؛ هیچ نداشت و روی موزاییک بودیم. مردادماه بود و در چنین هوایی در این سالن روی زمین می‌نشستیم و می‌خوابیدیم. حدود چهارماه همه ما روی زمین می‌نشستیم و می‌خوابیدیم، حتی جای کافی برای خوابیدن نداشتیم. اینها برای این بود که به اسرافشار بیاورند که تسلیم شوند؛ اما موفق نشدند. حتی عدا جی که داشتند بخوابند و سربای می‌ماندند.

برای این که روحیه اسرای ایرانی را بشکنند و تسلیمشان کنند؛ ولی نشد. آنجا ما حتی یک پنکه هم نداشتیم، اینها را که می‌گویم نه این که شکایت کنم، می‌خواهم بگویم فشار آوردند که روحیه اسرای ایرانی را بشکنند اما موفق نشدند.

سال ۶۷ اسیر و دو سال بعد آزاد شدم، سربازان یعنی جلوی فعالیت فرهنگی را می‌گرفتند، اما من آنجا به لطف خدا کارهای فرهنگی داشتم، یکی از کارهایی که آنجا انجام می‌دادم این بود که روزانه کلاس داشتم، اما برای عده خیلی در حد دوسه نفر، طوری می‌نخستیم که مشخص نشود کنار همدیگر هستیم.

وقتی زمین برگام‌هایت بوسه می‌زد!

زمانی که قطعه‌نامه پذیرفته و تبادل اسرا شروع شد، سربازان عراقی اردوگاه را رها کردند و رفتند و دیگر مراقبتی نبود. ما هم شروع کردیم به نماز جماعت خواندن، سخنرانی، روضه، شمار و ... وقتی می‌خواستیم آزاد شویم ما را به صف کردند تا ترتیب آزادی داده شود و به محل صلیب سرخ برویم. بعد از بازگشت به خاک ایران به مسجد رجوع کردیم و فعالیت‌های تربیتی و فرهنگی را از سر گرفتیم و تا امروز نیز در این مسیر مقدس مشغول فعالیت هستیم.

آگہ مناقصہ عمومہ

شماره مناقصه ۲۰۰۴۰۹۱۶۱۶۰۰۰۰۰۲ نوبت اول



شهرداری قشم در نظر دارد پروژه پیاده‌رو سازی سطح شهر قشم به شرح نقشه و مشخصات فنی پیوست اسناد مناقصه و از محل اعتبارات داخلی شهرداری را به پیمانکار واجد شرایط واگذار نماید. لذا بدینوسیله از پیمانکارانی که حداقل دارای رتبه ۵ ابنیه و دارای صلاحیت پیمانکاری و ایمنی می باشند، دعوت به عمل می‌آید.

جهت دریافت اسناد مناقصه از روز چهارشنبه مورخ ۱۴۰۴/۰۲/۲۴ لغایت یکشنبه مورخ ۱۴۰۴/۰۳/۰۴ از طریق سامانه تدارکات الکترونیکی دولت (ستاد ایران) به آدرس www.setadiran.ir اقدام نمایند. (دانلود اسناد از سایت ستاد ایران)

موضوع مناقصه: پیاده رو سازی سطح شهر قشیم طبق نقشه، مشخصات فنی و شرح عملیات پیوست اسناد مناقصه

سایر شرایط مناقصه:

- **برآورد اولیه پروژه موضوع مناقصه:** مبلغ ۱۲۰/۵۷۷/۵۹۵/۱۳۸ ریال براساس فهرست بهای پایه ابنیه سال ۱۴۰۴ می‌باشد.
- **مبلغ سپرده شرکت در مناقصه:** ۷/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال به‌صورت ضمانتنامه معتبر بانکی دارای حداقل ۳ ماه اعتبار و یا به‌صورت واریز نقدی به حساب سپرده شهرداری نزد بانک مهر ایران شبای ۱۵۰۶۰۰۷۲۲۰۰۱۱۱۵۲۵۰۲۰۰۰۱ IR پرداخت گردد.
- **آخرین مهلت ارائه پیشنهاد (بارگذاری در سامانه ستاد):** ساعت ۱۹ روز یکشنبه مورخ ۱۴۰۴/۰۳/۱۸ می‌باشد. (اصل پاکت الف تحویل به‌صورت فیزیکی)
- **جلسه کمیسیون افتتاح پاکات مناقصه:** روز دوشنبه مورخ ۱۴۰۴/۰۳/۱۹ در شهرداری قشم برگزار خواهد شد.
- چنانچه برندگان اول، دوم و سوم حاضر به انعقاد قرارداد نشوند، سپرده آنان به ترتیب اولویت به نفع شهرداری ضبط خواهد شد.
- شهرداری در رد یا قبول هریک از پیشنهادات مختار است.
- به پیشنهادات مبهم، مشروط، بدون سپرده و ناقص و پیشنهاداتی که پس از انقضای مدت مقرر در آگهی واصل شود، ترتیب اثر داده نخواهد شد.
- هزینه نشر آگهی مناقصه به‌عهده برنده مناقصه می‌باشد.
- **شناسه ملی شهرداری: ۱۴۰۰۲۷۶۷۱۷۱** شماره تماس: **۰۷۶۳۳۳۸۷۱۴۷**
- سایر اطلاعات و جزئیات مربوطه در اسناد مناقصه مندرج است.

شهرداری قشم